مسیح عبداللهی، بازیگر:

سعی کردم از رنج خود به رنج مشتاق برسم

چطور شـــد که به این پروژه پیوستید؟

اگر اشـــتباه نکنم، در شـــهریور ۱۴۰۳ بود که صالـــح رجایی با من تماس گرفت و گفت نمایشـــی را در دانشگاه به اجرا برده و قصد دارد روی آن بیشتر کار کند و پیشنهاد داد که اگر علاقه‌مندم همکاری داشته باشیم و من هم به علت شـــناخت خوبی از صالح داشتم و می‌دانستم که بسیار باسواد است طبیعتاً استقبال کردم فارغ از اینکه در ابتدا اصلاً نمی‌دانستم چه نقشـــی برای من در نظر گرفته شده است، اما به قدری متن را دوست داشتم که آن موضوع برایم اهمیتی نداشـــت. زمانی کـــه فهمیدم نقش مشـــتاق برایم در نظر گرفته شـــده این نکته خیلـــی برایم جالب بود که مشتاق هنرمندی بوده که یک سیم به سه تار اضافه کرده است از طرفی رنجی که به او تحمیل شده و اینکه در ســـن جوانی به مرحله درویشی رسیده برایم بســـیار امروزی جلوه می‌کرد و نشان از این داشت که الزاماً در اثر این رنج هنرمند کار بهتری ارائه نخواهد داد و فکر می‌کنم اگر مشتاق یا ون‌گوگ رنج کمتری می‌کشیدند شاید هنرمندان بزرگ‌تری می‌بودند و آثـــار ارزشـــمندتری نیـــز خلق می‌کردند این مسئله مرا مجاب کرد که در ســـپردن خودم به این نقش، به رنج‌هایی که در زندگی شـــخصی و شـــغلی‌ام به من رسیده فکر کنم و آنها را به این نقش اضافه کنم تا بتوانم شاید کمی به مشتاق نزدیک‌تر شوم.

آیا تجربه کار با عروســـک برایتان تازگی داشت؟

بله، این نخســـتین تجربه من در مواجهه با عروسک‌هاست. تیمی که طراحی و ساخت عروســـک‌ها را بر عهده داشت، بســـیار حرفه‌ای بودند و حتی در جشـــنواره‌های عروسکی هم جایزه گرفته‌اند بـــه این ترتیب سازه‌ای که در اختیارمان قرار دادند در اجرای بهتـــر کار خیلی مؤثر بود و کمک بزرگی به مـــا کردند علاوه بر آن تمرینی که بـــا دیگر بازیگران و کارگردان داشـــتیم نیز در همذات پنداریمان با عروسکها بسیار کمک کننده بود.

بازخورد مخاطبان تا این لحظه چگونه بوده است؟

تا اینجا بازخوردهـــا مثبت بوده است. چه در صحنه و چه پشت‌صحنه، انرژی‌ای کـــه از مخاطـــب دریافت می‌کنم روی بازی‌ام تأثیر می‌گذارد، گاهـــی هیجانم را بیشـــتر می‌کند و گاهی هم آرامشم را. اما خوشبختانه در این چند شـــب اجـــرا، مخاطبان واکنش خوبی نشان داده‌اند و راضی بودند و این مسئله از واکنش آنها در هنگام رورانس، حتی نظراتی که در پلتفرم‌هایی مثل تیوال گذاشـــته‌اند مشخص است و از نظر من، کار آن‌طور که باید، پیش رفته و تـــا این لحظه بازخوردها دلگرم‌کننده بوده است.

کیمیا باقری، طراح و سازنده عروسک:

عروسک‌ها زبان ناگفته‌ها هستن

در نمایش اخیر با عروسک‌هایی مواجه شدیم که طراحی خاصی داشتند و توجه مخاطب را جلب می‌کردند. لطفاً برایمان توضیح دهید این عروسک‌ها از چه متریالی ساخته شـــده‌اند و در چه دسته‌ای از عروسک‌ها قرار می‌گیرند؟

طراحی این عروسک‌ها از شیوه‌ای به نام «ماروت» الهام گرفته شده؛ روشی که در آن، بدن بازیگر و عروسک ترکیب می‌شوند. در فرم کلاسیک این سبک، معمولاً یک دست عروسک در اختیار بازی‌دهنده است و دست دیگر بازی‌دهنده ،ســـر عروســـک را حرکت می‌دهد. اما این روش، حرکت عروسک‌گردان را تا حدی محدود می‌کند. برای همین، من تلاش کردم با اتصال عروسک‌ها به سر بازیگر، آزادی عمل بدن بازیگر را به‌طور کامل حفظ کنم. به این ترتیب، به هدف فاصله‌گذاری که در ســـبک اجرا مورد تاکید قرار داشت نزدیک‌تر می‌شدیم و در عین حال، مواجهه مستقیم بین عروســـک با عروسک و بازیگر با بازیگر نیز ممکن می‌شد و این ارتباط دوگانه کاملا شـــکل می‌گرفت. این عروسک‌ها با تکنیک پاپیه‌ماشه (خمیر کاغذ) ساخته شده‌اند. برای ساخت‌شان از یونولیت یا قالب‌گیری خمیر استفاده کردیم.

یکی از عروسک‌هایی که در بخش‌هایی از نمایش دیده می‌شود، عروسک «گزارشگر» اســـت. درباره طراحی و ساخت این کاراکتر توضیح می‌دهید؟

این عروسک قرار بود راوی یک ماجرای تاریخی در دل یک فضای پرآشوب باشد. بنابراین سراغ تمام عناصری رفتم که در ضبط و پخش صدا کاربرد دارند؛ مثل گرامافون، سی‌دی، ضبط‌صوت و کاست و سعی کردیم با ترکیب این عناصر، کاراکتری خلق کنیم که گویا قرار است یک روایت تاریخی را «ضبط» و «پخش» کند. برای متریال آن از کارتن استفاده کردیم که هم متریالی در دسترس بود و هم مفهوم «خارج‌شدن از زباله‌دان تاریخ» را القا کند. این عروسک، یک بخش مکانیکی هم دارد تا بتواند دهان باز کند و صحبت کند. برای همین از مکانیزم «ماپت» در ساخت آن استفاده کردیم، چون بیان و گفتار برای این کاراکتر از اهمیت زیادی برخوردار بود.

به نظر می‌رســـد که عروســـک‌ها در تئاتر مدرن، نقش بسیار پررنگ‌تری نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

این موضوع واقعاً باعث خوشحالی و امیدواری ما نمایش‌گران عروسکی است. عروسک‌ها می‌توانند چه در قالب‌های کلاسیک و چه در شیوه‌های مدرن، بسیار تأثیرگذار باشند. یکی از قابلیت‌های بنیادین عروسک‌ها، از ابتدای تاریخ بشر تاکنون، این بوده که بتوان از طریق آن‌ها حرف‌هایی زد که شاید اگر از زبان انسان بیان می‌شدند، چندان پذیرفته نمی‌شدند. عروسک به ما این امکان را می‌دهد که از زبانی غیرمستقیم اما بسیار اثرگذار استفاده کنیم؛ زبانی که در صحنه تئاتر، می‌تواند روایتی متفاوت و عمیق خلق کند. برای من که در رشته نمایش عروسکی تحصیل می‌کنم، این موضوع همواره هیجان‌انگیز بوده است؛ به‌ویژه وقتی می‌بینم که این هنر در سالن‌های مطرح و بین مخاطبان جدی تئاتر رفته رفته جایگاه خود را می‌یابد.

پرنیا ابریشمی، بازیگر:

سعی کردم از رنج خود به رنج مشتاق برسم

چرا در بخش‌هایی از اجرا نقش آقامحمدخان را با یک نقص کلامی اجرا می‌کنید؟

در ابتدای کار، اصلاً قرار نبود که اجرای من همراه با اختلال گفتاری یا تفاوت‌های صوتی باشد. اما بعد از اجرای دانشگاه، کارگردان این پیشنهاد را داد که در برخی صحنه‌ها به‌ویژه در لحظه‌هایی که شخصیت دارد درباره خودش حرف می‌زند یا می‌خواهد مصاحبه کند این اختلال را داشته باشد به نوعی در این صحنه‌ها این اختلال به شکلی نمادین حضور پیدا می‌کند.

آیا ایفای نقش آقامحمدخان، به‌عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های تاریخی ایران، نیاز به تحقیق داشت؟

طبیعتاً من پیش‌زمینه‌ای از شخصیت آقامحمدخان داشتم؛ چه از طریق کتاب‌ها و پادکست‌ها و چه از طریق بازنمایی‌هایی که در آثار دیگر از او شده بود. اما تلاشم این بود که به اجرای تازه‌ای برسم. یادم می‌آید تنها تصویری که در ذهنم پررنگ بود، نقشی بود که بهاره افشاری در نمایش «احتمالات» از آقامحمدخان بازی کرده بود. من سعی کردم آگاهانه از آن فاصله بگیرم و به چیزی برسم که مختص گروه ما و نمایش ما باشد.

در طراحی این نقش چه مولفه‌هایی تاثیرگذار بودند؟

ترکیب نمایشنامه، فرم اجرا و حضور عروســـک، همه ایجاب می‌کرد که از یک شمای خیلی ســـاده، حتی مینیمال از آقامحمدخان استفاده کنیم. نه قرار بود صدایم را تغییر بدهم و نه اغراق خاصی در حالت‌ها داشته باشم. بلکه برعکس، لطافتی در کنار عروسک لازم بود. یک نرمی در حرکت، یک شفافیت در گفتار، و چیزی که بتواند به بقیه فضای اجرا هم تنه بزند.

پانیذ نصیری، بازیگر:

شاید تاریخ من را نادیده گرفته است

در این اجرا ویژگی بیانی شما تا حدی یادآور بیان بازیگران آثار استاد بیضایی بود.

این ویژگی در جنس بیان من حتی پیش از این نمایش نیز وجود داشت و واقعیت این است که من همیشه به این نوع بیان علاقه داشتم. نمایش «مرگ یزدگرد» بهرام بیضایی را نیز دیده بودم و آن نوع لحن و بیان برای من بسیار الهام‌بخش بود اما در این اجرا، سعی نکردم تقلیدی انجام بدهم، فقط ســـعی کردم آن چیزی را که در خودم هست، تقویت کنم.

نقشی که بازی می‌کنید، یعنی نجف‌قلی‌خان خراسانی، ممکن است با حاج ابراهیم کلانتر اشتباه گرفته شود. این دو شخصیت چه تفاوتی دارند؟

نجف‌قلی‌خان خراسانی در واقع یک شبهه تاریخی است و در منابع رسمی چیزی از او نمی‌بینیم. در مقابل، حاج ابراهیم کلانتر چهره‌ای شناخته‌شده در تاریخ است. اما ما در این نمایش تصمیم گرفتیم که این شخصیت سایه‌وار را که گفته می‌شود دروازه شهر کرمان را به روی آقا محمدخان گشود، پررنگ کنیم، به او جسم و صدا بدهیم، تا بتواند از خودش دفاع کند و بگوید: «من هم هستم، هرچند شـــاید تاریخ من را نادیده گرفته باشد.» این برای من بسیار چالش‌برانگیز بود، چون هیچ سابقه یا ویژگی مشخصی از این آدم وجود نداشت، و تمام آنچه ساختم، بر پایه ذهن و تخیل شخصی‌ام بود.

در اجرا، شما روی کفش اسکیت وارد صحنه می‌شوید. آیا پیش‌زمینه‌ای در اسکیت داشتید یا این هم بخشی از روند تمرینات بود؟

در کودکی چند جلسه کلاس اسکیت رفته بودم و یک آشنایی ابتدایی داشتم، اما وقتی کفش اسکیت را برای این نمایش پوشیدم، کاملاً فراموش کرده بودم که باید چه کنم! خوشبختانه با تمرین و ممارست زیاد توانستم به تعادل برسم و در صحنه عملکرد قابل قبولی داشته باشم.

چه دلیلی دارد که تمام ورود و خروج‌های شما و دیگر بازیگران به‌صورت ناگهانی و شتابان انجام می‌شود؟

بخشی از این طراحی، ملاحظات فنی و میزانسن اجرایی بود و می‌خواستیم که حضور کاراکتر در صحنه چشمگیر باشد، توجه مخاطب را جلب کند، و از یکنواختی جلوگیری شود. اما از منظر دیگر مهم بود که مخاطب متوجه شود ما به‌عنوان بازیگر، در لحظاتی خارج از کاراکتر هستیم؛ یعنی شخصیتی که بازی می‌کنیم، از خود ما جداست بنابراین آن قطع و وصل سریع میان بازیگر و نقش، بخشی از ایده اجرایی ما و همان ایده فاصله‌گذاری بود.

حمیدرضا شاهپسند، بازیگر:

با امید زنده‌ایم

فیگور بدنی‌ای که برای شخصیت «پدر» جدانتخاب شده بسیار انتزاعی و یادآور فیگور جسمی عنکبوت بود لطفاً کمی در این‌باره توضیح دهید.

در مورد بدن ابتدا باید به خود متن برگردیم. سه شخصیت از چهار کاراکتر اصلی، یعنی مشتاق علی‌شاه، نجف‌قلی‌خان و آقامحمدخان شخصیت‌های تاریخی هستند که سندیت دارند. اما «پدر جد صالح» هیچ سابقه مستندی ندارد و خود صالح رجایی هم هرگز او را ندیده است. بنابراین کار من سخت‌تر بود. نه می‌توانستم به اسناد تاریخی تکیه کنم، نه به ذهن مخاطب برای تداعی. صالح در این راستا خیلی کمکم کرد و با تمرین‌های زیاد، رفته‌رفته به فیگور بدنی‌ای رسیدیم که خاص این کاراکتر باشد. تمرین‌های روزانه، طولانی، دقیق، و تمرین‌های بدن‌محور کمکمان کرد تا هر چهار بازیگر فیگور منحصربه‌فردی داشته باشیم.

فیگوری که شما بدان رسیده‌اید، حس حیوانی خاصی را منتقل می‌کرد.

بله، دقیقاً. ما به مرور به فرمی که در مورد من می‌توان گفت چیزی شبیه به عنکبوت، یا شاید تمساح، یا حتی یک دایناسور بود، رسیدیم و این فیگورها از دل تمرین برآمده‌اند.

از تجربه مواجهه خود با عروسک‌های این نمایش بگویید.

پیش از این دید من نسبت به عروسک صرفا عروسک‌هایی از جنس «ماپت»ها یا عروسک‌های انگشتی بود که خود خیلی دوستشان دارم. ولی این‌بار با عروسکی مواجه شدیم که به کلاه متصل بود، فاصله‌ای حدود یک وجبی از صورت اجراگر و ترکیب عجیب و جذابی داشت. برای من تجربه جدیدی بود و به نظرم توانستیم بازخوردهای خوبی هم بگیریم. ترکیب صورت بازیگر و صورت عروسک، آن مفهوم دوگانگی که نمایش دنبال می‌کرد رو هم تقویت می‌کرد.

با توجه به شرایط نه‌چندان آسان تئاتر امروز، به‌خصوص برای نسل جوان، آیا آینده را روشن می‌بینید؟

حقیقتش را بخواهید، بله؛ من آینده را روشن می‌بینم. هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوم، برای خودم یک هدف مشخص می‌کنم. هدفی که تا پایان همان شب به آن رسیده باشم. باور دارم انسان با امید زنده است و فکر می‌کنم حداقل برای بازیگران باید این هدفمندی وجود داشته باشد.